مجلس سیزدهم

بیاناتی پیرامون سورۀ تحریم و شأن نزول آن

عصر جمعه جمادی الثّانی ١٤٠٩ هجری قمری

أعوذُ باللَه من الشَّیطان الرَّجیم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم‌

و صلّی اللَه علیٰ محمّدٍ و آلِه الطّاهرین

و لعنةُ اللَه علیٰ أعدائِهم أجمعین

## اعتراف عمر به نزول سورۀ تحریم در مذمّت عایشه و حفصه

 آنچه که به ما رسیده، این است که این سورۀ تحریم در مذمّت عایشه و حفصه است؛[[1]](#footnote-1) و هرچه از بزرگان از اهل‌تسنّن هم رسیده، این است که این سوره در مذمّت ایشان است! زمخشری، یکی از بزرگان اهل‌تسنّن، در کتاب الکشّاف می‌گوید: «این سوره دربارۀ حفصه و عایشه است.»‌[[2]](#footnote-2) و ایشان و غیر ایشان و خیلی از بزرگان اهل‌تسنّن و صاحب تواریخ آنها مطلبی را نقل می‌کنند:

 یک مرتبه که عمَر از مدینه به مکّه برای حجّ می‌رفت، ابن‌عبّاس هم در آن قافله بود. او از شاگردان امیرالمؤمنین علیه السّلام در تفسیر بود، و آدم زرنگی هم بود، یعنی بعضی اوقات بحث‌هایی با عمر می‌کرد و او را محکوم می‌کرد. در آن سفری هم که عمر برای شام رفت و ابن‌عبّاس هم با او بود، عمر در راه صحبت‌هایی با جناب ابن‌عبّاس کرد و ابن‌عبّاس او را محکوم کرد. بعد از این جریانات و قضایا، ابن‌عبّاس می‌گوید:

من می‌خواستم از خود زبان عمر بشنوم که این سوره دربارۀ عایشه و حفصه نازل شده است، ولی از شلاّقش می‌ترسیدم!

 چون معروف است و می‌گویند:

شلاّق عمر، أضرَب و أشَدّ مِن سَیفِ حَجّاج؛[[3]](#footnote-3) «شلاّق و تازیانۀ عمر (همان شلاّق دستگیری‌اش) از شمشیر حجّاج بن یوسف ثقفی بدتر بود!»

 او همیشه تازیانه دستش بود و هرجا امری ناملایم می‌دید، می‌رفت و بی‌اختیار می‌زد؛ و نه یک بار و دو بار، طوری می‌زد که سر و صورت و پشت و... می‌شکست و خون جاری می‌شد و به زندان می‌بردند! و از این چیزها خیلی زیاد داریم.[[4]](#footnote-4) حتّی نسبت به زن‌ها هم با شلاّقش به آنها حمله می‌کرد و در بعضی از امور خیلی بسیط، آنها را کتک می‌زد! این دیگر معروف است.[[5]](#footnote-5)

 می‌گویند: عمر حالش این بود که وقتی از کسی عصبانی می‌شد، غیظش آرام نمی‌گرفت مگر اینکه برود آن شخص را دندان بگیرد و دندانش هم در گوشت او فرو برود؛ وقتی فرو می‌رفت، رها می‌کرد![[6]](#footnote-6) این در زمان خلافتش بود، نه در زمان غیر خلافتش! در زمان غیر خلافتش در زمان جاهلی، که به جای خودش محفوظ![[7]](#footnote-7)و[[8]](#footnote-8)

 ابن‌عبّاس می‌گوید:

این سوره قابل انکار نیست و کسی نمی‌تواند انکار کند که: دربارۀ عایشه و حفصه نازل شده است؛ ولی می‌خواستم یک‌موقع از زبان خودش بفهمم. تا آن

وقتی که حجّ می‌رفتیم، یک‌مرتبه در وسط راه قافله پیاده شد. عمر برای قضای حاجت به کناری رفت. وقتی که به قضای حاجت رفت و برگشت ـ در این حال خلیفة المسلمین هم هست ـ من رفتم زود روی دستش برای وضو گرفتن آب بریزم که خدمتی به او کرده باشم و خلاصه استمالتی کرده باشم. زود رفتم و شروع کردم با إبریق آب روی دستش ریختم برای وضو گرفتن و او مشغول وضو گرفتن شد، و در همین حال گفتم: یا امیر المؤمنین و خلیفة‌المسلمین، من سؤالی دارم. نگاه کرد و گفت: «چیست؟ بگو!» گفتم: این سورۀ تحریم دربارۀ چه کسی نازل شده است؟ او سرش را پایین انداخت و یک نگاه تندی به من کرد و گفت: «فی حفصة و عائشة؛ دربارۀ حفصه و عایشه!»

 و حملاً همین روایت را زمخشری هم در کشّاف ذکر می‌کند[[9]](#footnote-9) و دیگران هم دارند.[[10]](#footnote-10)

## شأن نزول سورۀ تحریم از نظر عامّه و تشیّع

 اصل داستان این سوره که دربارۀ این دو نازل شده است، چیست؟ این سوره در همین ایّام فوت پیغمبر نازل شده است. بین این سوره و بین رحلت حضرت رسول خیلی طول نکشیده و در وقتی بوده که پیغمبر از حجّة‌الوداع برگشته بودند و یا اگر قبل از حجّةالوداع هم بوده است، خیلی قبل نبوده است. مسلّماً در مدینه نازل شده و در همان ایّامی بوده که قریب به فوت بوده است. به‌طور مسلّم در زمان ماریۀ قبطیّه بوده است،[[11]](#footnote-11) حال یا اولاد ماریۀ قبطیّه زنده بوده است و یا نبوده است؛[[12]](#footnote-12) چون ماریه هم تا بعد از حضرت رسول صلّی اللَه علیه و آله و سلّم عمر کرد.[[13]](#footnote-13)

 ماریه کنیزی خیلی زیبا بود که حاکم اسکندریّه برای پیغمبر فرستاده بود[[14]](#footnote-14) و پیغمبر هم از او اولادی به نام ابراهیم آوردند.[[15]](#footnote-15)

 سنّی‌ها می‌گویند:

این سوره که مسلّماً در مذمّت عایشه و حفصه نازل شده، راجع به قضیّه‌ای است که دربارۀ ماریه اتّفاق افتاده است. و قضیّه این است که یک روز حفصه در اطاق خودش نبود و پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در اطاق حفصه بودند و ماریه هم آنجا بود و حضرت با ماریه آمیزش و نزدیکی کردند. حفصه رسید و داد و بیدادش بلند شد که: «تو چه حقّی داشتی در اطاق من با کنیزت نزدیکی کنی؟!» پیغمبر گفتند: «سر و صدا نکن!» و او داد و بیداد و این‌طرف و آن‌طرف کرد و گفت: «خبر می‌دهم!»

پیغمبر با خود نذر و عهد کرد که دیگر تا آخر عمرش با ماریۀ قبطیّه نزدیکی نکند! و به این قِسم، دل حفصه را به‌دست بیاورد که مثلاً دیگر من در عمرم با او پا در اطاق تو نگذارم و من در عمرم دیگر با او نزدیکی نمی‌کنم![[16]](#footnote-16)

 این شأن نزولی است که سنّی‌ها می‌گویند.

 امّا شیعه‌ها می‌گویند:

در همین ایّام، پیغمبر راجع به خلافت عمر و ابابکر برای حفصه فرمود که: «اینها غصب می‌کنند و بعد از من چنین و چنان می‌کنند!» در بین خودشان هم بود و اینها از اسرار بود که به هیچ‌کس نباید گفت. حفصه رفت به پدرش گفت که: «رسول‌اللَه خبر داده است که چنین می‌شود و چنان می‌شود و تو و ابابکر می‌آیید و خلافت را غصب می‌کنید و می‌گیرید و فاطمۀ زهرا را می‌کشید! و تمام این جریانات را پیغمبر خبر داد.»[[17]](#footnote-17)

 همۀ شیعه‌ها گفته‌اند که شأن نزول دربارۀ این است؛ چون افشای سرّی که اینها کردند، راجع به قضیّۀ ولایت است. اینها افشای سرّ کردند، رفتند و گفتند که پیغمبر هم‌چنین خبری داده است.

 این سوره نازل شد و این سوره خیلی عجیب است؛ یعنی در کوبیدن و از بین بردن و حکم به کفر و نفاق و هرچه شما بگویید، نسبت به اینها کوتاهی نکرده است! یعنی ما دیگر اصلاً از این سوره شدیدتر نداریم، و نمی‌شود گفت!

 ما این آیات را می‌خوانیم و خیلی زود ردّ می‌شویم که بتوانیم معنا کنیم.

## کناره‌گیری پیامبر از بعضی زنان خود به‌سبب افشای سرّ

 پیغمبر وقتی که این خبر را به این زن دادند و این زن رفت و افشا کرد، او را خواستند و گفتند: «چرا رفتی این حرف را افشا کردی؟!» گفت: «چه کسی به تو خبر داده که من حرفت را افشا کردم؟!» پیغمبر گفتند: «خدا به من خبر داده است که تو رفتی افشا کردی!» خیال می‌کرد که رفته و اینها را به پدرش گفته و افشا کرده است، ولی پیغمبر خبر ندارد و نمی‌داند!

 پیغمبر در اثر همین قضیّه، از تمام زن‌هایشان دست کشیدند و حرکت کردند و به همان محلّ ماریۀ قبطیّه رفتند. در آنجا یک ماه ماندند به‌طوری‌که همۀ زن‌ها می‌گفتند: «دیگر پیغمبر همۀ ما را طلاق می‌دهد و از همۀ ما (از همین زن‌هایی که چنین و چنان بودند) إعراض کرده است!»

 یک مرتبه عمر پیش پیغمبر رفت و گفت: «یا رسول‌اللَه، تو قصد طلاق اینها را داری؟!» پیغمبر فرمود: «هنوز امری از طرف خدا به من صادر نشده است.» برگشت و به اینها دلداری داد که پیغمبر این‌چنین [می‌گوید].

 و بعد از یک ماه که پیغمبر از مدینه بیرون رفتند و در همان مشربۀ امّ‌ابراهیم بودند ـ رزقَنا اللَه و إیّاکم جمیعاً إن‌شاءاللَه لزیارتِه و الإستفادةِ و الإستفاضةِ مِن برکاتِ روحانیّتِه و معنویّتِه[[18]](#footnote-18) ـ و احتمال طلاق بر پای همۀ زن‌ها بود،[[19]](#footnote-19) آیه آمد:

﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَهُ لَكَ﴾؛ «ای پیغمبر، چرا بر خودت حرام کردی آنچه را که خدا بر تو حلال کرده است؟!»

﴿تَبۡتَغِي مَرۡضَاتَ أَزۡوَٰجِكَ﴾؛ «این کار را می‌کنی برای اینکه دل این زن‌هایت را به‌دست بیاوری؟!»

﴿وَٱللَهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾.[[20]](#footnote-20)

 آنچه خدا بر تو حلال کرده است هیچ‌وقت حرام نمی‌شود. اگر در قضیّۀ ماریه باشد، ماریه کنیز تو است و خداوند این را بر تو حلال کرده و تا آخر عمر هم بر تو حلال است؛ ولو قسم بخوری و نذر هم بکنی که بر تو حرام است، حرام نمی‌شود و او حلال است. در خانۀ خودت در اطاق حفصه این کار را کردی که کردی؛ مگر آن خانه و آن اطاق، ملک طِلق حفصه بوده است؟! این که کار گناهی نیست! آنچه جایز نیست این است که مثلاً کسی در حقّ یکی از زن‌هایش کم بگذارد و به زن دیگر بدهد. پیغمبر نُه عیال داشت[[21]](#footnote-21) و هر کدام از آنها یک اطاق داشتند که اختصاص به خودشان داشت.[[22]](#footnote-22) و این برای کنیزها نبود؛ کنیزهایی که پیغمبر آوردند، غیر از قضیّۀ زن‌ها بود.[[23]](#footnote-23) آن نُه تا برای زن‌ها است؛ و پیغمبر دربارۀ آن نُه زن که حقّ آنها را ادا می‌کند، حال می‌خواهد ده تا، بیست تا کنیز دیگر هم داشته باشد و یا نداشته باشد، به آنها مربوط نیست!

﴿قَدۡ فَرَضَ ٱللَهُ لَكُمۡ تَحِلَّةَ أَيۡمَٰنِكُمۡ﴾؛ «خدا بر تو فرض کرده است که فوراً این قَسمی را که خوردی، باز کنی!»

﴿وَ ٱللَهُ مَوۡلَىٰكُمۡ﴾؛ «و خدا مولای شما است.»

﴿وَ هُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ﴾؛[[24]](#footnote-24) «خدا علیم و حکیم است!»

 و خداوند هر کاری بگوید، شما باید انجام بدهید و حقّ هم همان است؛ و این نذری هم که کردی که دیگر با ماریه نزدیکی نکنی را فوراً باید بشکنی و پیش ماریه بروی!

 شاهد ما اینجا است:

﴿وَ إِذۡ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعۡضِ أَزۡوَٰجِهِۦ حَدِيثٗا﴾؛[[25]](#footnote-25) «زمانی که پیغمبر به‌طور راز سخن گفت با بعضی از زن‌هایش (أسَرّ یعنی سخن به سرّ گفت) و آهسته با بعضی از زن‌هایش راز گویی کرد و یک مطلبی را گفت.»

 در همین روایات شیعه گفتیم که ﴿حَدِيثٗا﴾ یعنی همین قضیّۀ تعدّی و تجاوز عمر و ابابکر و این کارهایی که بعد اتّفاق افتاد و پیغمبر همه را برای او خبر دادند.

﴿فَلَمَّا نَبَّأَتۡ بِهِ﴾؛ «(نَبّأتْ به تای تأنیث) هنگامی که آن یک زن، آن خبر را فاش کرد،»

﴿وَ أَظۡهَرَهُ ٱللَهُ عَلَيۡهِ﴾؛ «و خداوند آن خبر را بر پیغمبرش مکشوف کرد و (گفت: این زن رفته و جاسوسی کرده است و سرّی را که به او گفتی، فاش کرده است).»

﴿عَرَّفَ بَعۡضَهُۥ وَ أَعۡرَضَ عَنۢ بَعۡضٖ﴾؛ «پیغمبر بعضی از آن مطالبی را که آن زن فاش کرده بود، به روی آن زن آورد (و گفت: تو این مطالب را فاش کردی!) و از بسیاری از آن هم گذشت.» ﴿أَعۡرَضَ﴾؛ پیغمبر همۀ آن مطالبی را که فاش کرد به آن زن نگفته بود، بعضی‌هایش را گفت که فاش کردی!

﴿فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِۦ قَالَتۡ مَنۡ أَنۢبَأَكَ هَٰذَا﴾؛ «وقتی پیغمبر این خبر را به آن زن داد که چرا فاش کردی (با اینکه از بعض آن بود نه از همۀ آن)، آن زن گفت: چه کسی به تو خبر داده که من این را فاش کردم؟!»

﴿قَالَ نَبَّأَنِيَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡخَبِيرُ﴾؛[[26]](#footnote-26) «پیغمبر فرمود که: خداوند علیم و خبیر به من خبر داده است.»

## علّت اقدامات عمر علیه امیرالمؤمنین علیه السّلام برای کسب خلافت

 الآن موقع برای آنها خیلی خطیر است! من خیال می‌کنم که این عمر و ابابکر، به‌خصوص عمر که در تمام این جنایات بر ابابکر و... خیلی مقدّم بود، وضعش با پیغمبر طوری بود که مثل آفتاب، روشن می‌دید که اگر خلافت در دست امیرالمؤمنین و بنی‌هاشم باشد، آنها هیچ بهره‌ای از زندگی ندارند؛ یعنی تمام این کینه‌ها و... عملی نمی‌شود، محکمه تشکیل نمی‌شود، تعدّی نمی‌شود، نمی‌تواند به کسی شلاّق بزند، و تمام اینها از بین می‌رود و او دیگر یک مرد عادی است. و او برای اینکه جلوی تمام آن وقایع را بگیرد، این اقدام را کرد و کودتایی تشکیل داد و فاطمۀ زهرا را هم کشت و امیرالمؤمنین را به این قِسم خانه‌نشین کرد، و قدرت را گرفت و بنی‌هاشم را تا ابد در مظلومیّت و در شلاّق و شکنجه انداخت، برای اینکه خودش همان چند روز در امر و نهی و فرمان و ریاست و... باشد.

## افشای اسرار ولایت توسّط حفصه و عایشه

 آیه می‌فرماید:

﴿إِن تَتُوبَآ إِلَى ٱللَهِ فَقَدۡ صَغَتۡ قُلُوبُكُمَا﴾؛[[27]](#footnote-27) «اگر شما دوتا زن توبه کردید به سوی خدا، قلب‌هایتان یک انحرافی پیدا کرده و برگشته است؛ اگر توبه کنید آن انحراف قلب سر جای خودش می‌رود.»

 تا به‌حال صحبت دربارۀ یک زن بود، ولی از اینجا معلوم می‌شود که دو زن در این کار دخالت داشته‌اند. مثلاً این زن رفته است به آن زن دیگر گفته است، آن‌وقت هر دو رفته‌اند به پدرهایشان گفته‌اند. عایشه رفته است به ابوبکر گفته است و حفصه رفته است به عمر گفته است، و هم ابوبکر و هم عمر از قضایا مطّلع شده‌اند؛ و در اینجا این دو نفر، هر دو خیانت کرده‌اند، چون هر دو سرّ پیغمبر را فاش کرده‌اند. سرّی که پیغمبر به حفصه فرموده بود و بعد او به عایشه و به پدرش گفت و افشای سرّ کرد؛ عایشه هم می‌داند این سرّ پیغمبر است و نباید بگوید ـ ولو اینکه حفصه به او گفته است، ولی بالأخره سرّ را که نباید بگوید ـ امّا او هم رفته است به پدرش خبر داده است؛ لذا هر دوی اینها مجرم شدند و آن هم چه جرمی، جرمی که سرّ پیغمبر را فاش کردند! سرّ پیغمبر را فاش کردن خیلی عقبه دارد و سرّ عادی نیست، بلکه دنیایی به هم می‌خورد!

## جاسوسی حاطِب بن أبی‌بُلتَعة از اخبار پیامبر برای مشرکان مکّه

 مثل وقتی که پیغمبر می‌خواستند حرکت کنند و به مکّه بروند و مکّه را فتح کنند، مطلب را به هیچ‌کس و به احدی خبر ندادند، چون بایستی تمام این لشگر حرکت کند و برود و یک‌مرتبه مکّه را بگیرد؛ و اگر اهل مکّه مطّلع می‌شدند که پیغمبر الآن قصد حرکت لشگر را به مکّه دارد، مجهّز می‌شدند، از مکّه بیرون می‌رفتند، با کفّار دست به یکی می‌کردند، یهود و نصاریٰ را می‌آوردند، و یک جنگی در مکّه تشکیل می‌شد که در این‌صورت، پیغمبر و مسلمان‌ها کشته می‌شدند! آن‌وقت حاطب بن ابی‌بُلتَعة که از مسلمان‌ها است، به مشرکین مکّه خبر داد: «پیغمبر قصد حرکت دارد و لشگر کشیده است و دارد به سوی مکّه می‌آید!»

 پیغمبر، امیرالمؤمنین را خواستند و گفتند:

 یا علی، فلان زن دارد از مدینه در راه مکّه حرکت می‌کند و این کاغذ با او است؛ برو آن کاغذ را بردار بیاور!

 امیرالمؤمنین علیه السّلام آمدند در راه دیدند که بله، زنی از زن‌ها دارد به سوی مکّه حرکت می‌کند، ایستادند و جلوی او را گرفتند و گفتند: «کجا می‌روی؟ از شتر خودت پایین بیا و کاغذ را به من بده!» ـ: آخر یا علی، چه می‌گویی؟! کاغذ چیست؟!

 ـ: «کاغذی که حاطب به تو داده است، به من بده!»

 ـ: چه می‌گویی؟! کاغذ! بیا تمام زندگی مرا بگرد، کاغذی ندارم!

 حضرت فرمودند: «تو به رسول خدا دروغ می‌بندی؟! به خدا دروغ می‌بندی؟! پیغمبر به من خبر داده است که با تو کاغذ است!»

 شمشیر را کشیدند و فرمودند: «کاغذ را بده به من؛ الآن سرت را می‌زنم!»

 امیرالمؤمنین شمشیر را کشیدند، او گیس‌هایش را باز کرد و از لای گیس‌های بافته، کاغذی درآورد و به امیرالمؤمنین داد و امیرالمؤمنین هم کاغذ را پیش پیغمبر آورد که: «حاطب بن ابی‌بُلتَعة به مشرکین خبر داده است.»[[28]](#footnote-28)

 این کاغذ، یک جاسوسی است دیگر؛ آیا شما می‌دانید که اگر این کاغذ به اهل مکّه می‌رسید، چه خبر می‌شد و چه عواقبی داشت؟! اوّلاً: مکّه فتح نمی‌شد؛ دوّم: خون‌هایی که از مسلمان‌ها ریخته می‌شد، بدون حساب بود. پیغمبر مکّه را فتح کردند و یک قطره خون هم ریخته نشد، حتّی از مشرکین! قضیّۀ فتح مکّه معروف است![[29]](#footnote-29)

 این کاغذی که دارد یک سرّ را فاش می‌کند، یک وقت [ممکن است] نبوّت پیغمبر را برگرداند و اصل رسالت را واژگون کند. اگر این کاغذ می‌رسید، تمام آنها روی کوه‌های مکّه می‌رفتند و سنگر گیری می‌کردند، و اگر پیغمبر به همین قِسم وارد می‌شد، دیگر فتح مکّه به آن صورت فتح مکّۀ امروز نبود؛ شاید تمام لشگر مسلمین کشته می‌شدند!

 یکی از اسرار جنگ‌های پیغمبر این بود که چیزی را در جنگ فاش نمی‌کرد. پیغمبر تا آن ساعتی که می‌خواست برای جنگ حرکت کند، هیچ‌کس خبر نداشت و احدی مطّلع نبود، یک‌مرتبه می‌گفت: «حرکت کنید!» و الاّ اگر حاطب بن أبی‌بُلتَعة که مسلمان است، به مشرکین خبر بدهد که: «پیغمبر دارد حرکت می‌کند»، پس آن‌وقت این‌قدر از یهود و نصاریٰ و مشرکینی که در مدینه بودند، آنها هم خبر می‌دادند!

## دلالت آیات قرآن بر انحراف قلب حفصه و عایشه

 علیٰ کلّ تقدیر، افشای سرّ این‌طوری است. اینها آمدند و افشای سرّ کردند و با همین افشای سرّ، چه قضایایی پیدا شد! تمام قضایای بعد از شهادت و رحلت حضرت رسول، همین خیانت‌ها و جنایت‌هایی بود که همین‌ها انجام دادند.

 این آیه می‌گوید:

﴿إِن تَتُوبَآ إِلَى ٱللَهِ﴾؛ «اگر شما دوتا زن توبه کردید به سوی خدا،»

﴿فَقَدۡ صَغَتۡ قُلُوبُكُمَا﴾؛ «قلب‌هایتان انحرافی پیدا کرده و برگشته است، اگر توبه کنید آن انحراف قلب هم می‌رود.»

 و اگر توبه نکنید و باز هم به همین کارهایی که تا به‌حال دست زدید، دست بزنید:

﴿وَ إِن تَظَٰهَرَا عَلَيۡهِ﴾؛ «دو نفری با همدیگر پشت به پشت همدیگر بدهید و علیه پیغمبر همدیگر را یاری کنید، کمک کنید، پشتیبان همدیگر باشید،»

﴿فَإِنَّ ٱللَهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَ جِبۡرِيلُ وَ صَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُ بَعۡدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ﴾؛[[30]](#footnote-30) «بدانید که خدا مولای پیغمبر است و آقای پیغمبر و صاحب اختیار پیغمبر است، دیگری جبرئیل، و سوّم صالح المؤمنین، امیرالمؤمنین است.»

 شما هر کاری می‌خواهید بکنید، پیغمبر یک خدایی دارد و یک جبرئیل و یک علی![[31]](#footnote-31) شما تمام دنیا را هم با خودتان کنید؛ شما ای ابوبکر و عمر و عثمان و مغیرة بن شعبه و أبوعبیدۀ جرّاح و ای گردن‌کلفت‌ها، تمام دنیا را هم با خودتان بکنید:

﴿وَ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُ بَعۡدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ﴾؛ «ملائکه هم بعد از تمام اینها پشتیبان و ظهیر هستند!»

﴿عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبۡدِلَهُۥٓ أَزۡوَٰجًا خَيۡرٗا مِّنكُنَّ مُسۡلِمَٰتٖ مُّؤۡمِنَٰتٖ قَٰنِتَٰتٖ تَـٰٓئِبَٰتٍ عَٰبِدَٰتٖ سَـٰٓئِحَٰتٖ ثَيِّبَٰتٖ وَ أَبۡكَارٗا﴾.[[32]](#footnote-32)

«امید است که پروردگارِ پیغمبر، اگر شما را طلاق بدهد، خداوند زن‌های بهتری از شما به پیغمبر بدهد؛ زن‌های مسلمان، مؤمن، مطیع، قانتات، تائبات، عابدات، اهل عبادت و اهل دیانت، خواه بیوه باشند و خواه از دختران دوشیزه و باکره؛ (از همۀ این زن‌ها هستند و خداوند هم آنها را به پیغمبر می‌دهد.)»

 تا اینجای سوره را مدّ نظر داشته باشید.

## دو نمونۀ دیگر از خیانت زنان سایر پیغمبران

 امّا دو آیه‌ای که در آخر این سوره آمده است:

﴿ضَرَبَ ٱللَهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱمۡرَأَتَ نُوحٖ وَ ٱمۡرَأَتَ لُوطٖ كَانَتَا تَحۡتَ عَبۡدَيۡنِ مِنۡ عِبَادِنَا صَٰلِحَيۡنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمۡ يُغۡنِيَا عَنۡهُمَا مِنَ ٱللَهِ شَيۡ‍ٔٗا وَ قِيلَ ٱدۡخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدّٰخِلِينَ﴾.[[33]](#footnote-33)

 شما دوتا زن (عایشه و حفصه) با این برنامه‌هایتان، عمری با پیغمبر زندگی کردید و الآن سرّ پیغمبر را می‌روید و فاش می‌کنید، و بر علیه او تظاهر می‌کنید، و خانۀ پیغمبر را مرکز جاسوسی و حزب درونی بر علیه فاطمۀ زهرا و علی تشکیل داده‌اید، و بر علیه پیغمبر صحنه‌سازی می‌کنید و زمینه‌چینی می‌کنید، پایه‌های سیاست داخلی پیغمبر را براساس سیاست خارجی پدرانتان [سست می‌کنید]، و از داخل خانۀ پیغمبر به بیرون خبر می‌برید ﴿وَ إِن تَظَٰهَرَا عَلَيۡهِ﴾ و باز هم مشغول کار هستید و از این کارها دست بر نمی‌دارید![[34]](#footnote-34)

«خداوند برای افرادی که کافر شدند، زن دو پیغمبر را مثال زده است؛ یکی زن نوح و یکی زن لوط.»

﴿كَانَتَا تَحۡتَ عَبۡدَيۡنِ مِنۡ عِبَادِنَا صَٰلِحَيۡنِ﴾؛ «این دوتا زن در نکاح دو بندۀ ما بودند که آن دو بندۀ ما صالح بودند.»

﴿فَخَانَتَاهُمَا﴾؛ «هر دوی آنها خیانت کردند.»

 یعنی زن نوح به نوح، و زن لوط هم به حضرت لوط خیانت کرد.

﴿فَلَمۡ يُغۡنِيَا عَنۡهُمَا مِنَ ٱللَهِ شَيۡ‍ٔٗا﴾؛ «امّا نتوانستند کاری کنند و این خیانت را پیش ببرند و بر خدا جلو بیفتند و بر خدا غلبه کنند.»

 و لذا به آنها امر شد:

﴿وَ قِيلَ ٱدۡخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدّٰخِلِينَ﴾؛ «به آنها خطاب شد که شما دوتا باید بروید در آتش، جاودان بمانید با آن کسانی که در آتش‌اند!»

## تمثیل قرآن به دو اسوه از زنان مقرّب و پاکیزه جهت تبعیّت از ممشای آنها

 در مقابل این دو زن، آن دو زن خوب بودند؛ چرا از آنها یاد نمی‌گیرید؟! ببینید آنها چطور بودند؟!

﴿وَ ضَرَبَ ٱللَهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱمۡرَأَتَ فِرۡعَوۡنَ إِذۡ قَالَتۡ رَبِّ ٱبۡنِ لِي عِندَكَ بَيۡتٗا فِي ٱلۡجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن فِرۡعَوۡنَ وَ عَمَلِهِۦ وَ نَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظّٰلِمِينَ﴾.[[35]](#footnote-35)

«خداوند برای مؤمنین مثال زد دوتا زن خوب و پاکیزه، یکی زن فرعون وقتی گفت: ای پروردگار، برای من در نزد خودت و پیش خودت در بهشت یک خانه بساز! من می‌خواهم پیش خودت در بهشت یک خانه داشته باشم و پیش تو باشم، ای خدا! و مرا از این فرعون و عملش نجات بده! من از عمل فرعون و از خود فرعون بیزارم؛ مرا نجات بده!»

 نمی‌گوید که مثلاً مرا از اینجا خلاص کن، من شوهر دیگری بکنم و یا در یک مملکت دیگر زندگی کنم؛ می‌گوید: من را بمیران و مرا بکُش و پیش خودت ببر: ﴿عِندَكَ بَيۡتٗا﴾! آنچه مطلوب من است این است که من عاشق و مشتاق تو هستم و یک خانه‌ای پیش تو می‌خواهم. امّا من از فعل این فرعون بیزارم، این مرد خبیثِ مُرتدِّ مشرکِ کافر؛ این، هم خودش خراب است و هم اعمالش خراب است و اینها ظالمند، ﴿وَ نَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظّٰلِمِينَ﴾!

 و لذا آن زن را به میخ بستند؛ فرعون دستور داد زنده زنده بدنش را به میخ کوبیدند و به این قسم به بهشت رفت![[36]](#footnote-36)

 خدا این را برای مردمان مؤمن مثال می‌زند و به این زن‌ها می‌گوید که: «زن فرعون را اسوۀ خودتان قرار بدهید!» با اینکه زن فرعون و پادشاه مصر بود و چنین و چنان بود، امّا این وضع را نمی‌پسندید و از خدا تقاضا کرد که بیتی در جنّت به او عنایت کند! و با نهایت مشکلات، از ایمانش دست بر نداشت تا اینکه او را به میخ کشیدند و کشتند.

 باز هم خداوند یک زن دیگر را مثال می‌زند؛ چون آن عایشه و حفصه دوتا بودند، در مقابل هم اینجا خدا دوتا زن مثال می‌زند تا نگویید آن فقط یکی بود.

﴿وَ مَرۡيَمَ ٱبۡنَتَ عِمۡرَٰنَ ٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا فَنَفَخۡنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا وَ صَدَّقَتۡ بِكَلِمَٰتِ رَبِّهَا وَ كُتُبِهِۦ وَ كَانَتۡ مِنَ ٱلۡقَٰنِتِينَ﴾.[[37]](#footnote-37)

 یکی هم مریم دختر عمران، مادر حضرت عیسی است که آن دختری جوان بود که به اتّهام اینکه تو رفتی زنا کردی مبتلا شد! آیات قرآن در سورۀ مریم بیان می‌کند و به اندازه‌ای مطلب بر او مشکل بود که گفت: «خدایا من را بکُش! اصلاً کاش که من مرده بودم و چنین روزی را به خود نمی‌دیدم!» که همۀ مردم به او می‌گفتند: «ای وای دختر، تو چرا؟!» درحالی‌که این دختر مقدّس، مؤمن، متدیّن و متهجّد بود.

﴿مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمۡرَأَ سَوۡءٖ وَ مَا كَانَتۡ أُمُّكِ بَغِيّٗا﴾؛[[38]](#footnote-38) «آخر پدرت آدم بدی نبود، مادرت زانیه نبود!» این چه‌کاری است که تو کرده‌ای؟! این بچّه را از کجا آورده‌ای؟! این چیست؟!

 شما خودتان را جای او فرض‌کنید، ببینید قضیّه چیست و چه بگوید؟ بگوید: من زنا نکردم؛ چه کسی گوش می‌کند؟! بگوید: امر خداست؛ چه کسی گوش می‌کند؟ می‌گویند: این حرف‌ها چیست؟ «امر خداست» یعنی چه؟!

﴿وَ مَرۡيَمَ ٱبۡنَتَ عِمۡرَٰنَ ٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا﴾؛ «خودش را حفظ کرد و پاک و پاکیزه بود.»

﴿فَنَفَخۡنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا﴾؛ «ما از روح خودمان در آن فَرج دمیدیم (و بدون پدر، بچّه در شکم درست شد).»

﴿وَ صَدَّقَتۡ بِكَلِمَٰتِ رَبِّهَا وَ كُتُبِهِ﴾؛ «و به تمام کلمات خدایش و تمام کتب پروردگارش هم ایمان آورد و همه را تصدیق کرد.»

﴿وَ كَانَتۡ مِنَ ٱلۡقَٰنِتِينَ﴾؛ «و از زن‌های مؤمن و مسلمان و اهل عبادت و اهل خضوع و اهل تسلیم در پیشگاه پروردگار بود.»

 بنابراین شما چرا از این زن‌ها تبعیّت نمی‌کنید؟! چرا از مریم تبعیّت نمی‌کنید؟! چرا از زن فرعون تبعیّت نمی‌کنید؟! زن فرعون در دستگاه فرعون بود و ایمانش را نگاه داشت؛ آخر شما ده سال، دوازده سال زن پیغمبر هستید! عایشه از اوّل عقدش در مکّه، دوازده سیزده سال با پیغمبر بود؛[[39]](#footnote-39) حال بعد از تمام این جریانات، بیاید این کار را بکند!

## عتاب غلیظ و شدید قرآن نسبت به شیخین

 تا به‌حال آیات اوّل سوره را دانستیم، و آیات آخر سوره را هم دانستیم؛ در وسط سوره چهار تا خطاب است: دوتا ﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾،[[40]](#footnote-40) یک ﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾،[[41]](#footnote-41) یک ﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ﴾.[[42]](#footnote-42) این چهار تا خطاب در این سوره و در این وضعیت، بین این آیاتی که در اوّل آمده و آن آیاتی هم که در آخر آمده است که دو زن جهنّمی ـ زن نوح و زن لوط ﴿كَانَتَا تَحۡتَ عَبۡدَيۡنِ مِنۡ عِبَادِنَا﴾ ـ را مثال زده است، شما ببینید این چهار آیه که در این وسط به عنوان خطاب آمده است، معنایش چیست!

 آیه اوّل این است:

﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَ أَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَ ٱلۡحِجَارَةُ﴾؛[[43]](#footnote-43) «ای کسانی که ایمان آوردید، خودتان و اهلتان را حفظ کنید از آتشی که آتش‌گیرانه‌های آن در روز قیامت خود مردم و سنگ‌ها هستند!»

 ای کسانی که ایمان آوردید! ای عمر! ای ابابکر! نگو من ایمان آوردم، نگو چنین و چنان؛ خدا با کسی تعارف ندارد، خدا با شما عقد اُخوّت یا خاله و خواهر زادگی نبسته است که شما را به بهشت خود ببرد! شما هم دارید خیانت می‌کنید، به پیغمبر دارید خیانت می‌کنید؛ خدا از خیانت و از جرم نمی‌گذرد!

﴿عَلَيۡهَا مَلَـٰٓئِكَةٌ غِلَاظٞ شِدَادٞ﴾؛ «خداوند بر آن آتش یک ملائکه‌ای را گماشته است خیلی سخت‌دل و سنگین‌دل و شدید (که ببرند در آتش).»

 اگر التماس کنید، گریه کنید، زاری کنید، رشوه بدهید و از این حرف‌ها، فایده ندارد؛ هرچه داد بزنید، شما را بیشتر می‌کوبند و می‌گیرند و به میخ می‌کشند و گرز به سرتان می‌زنند؛ هرچه بگویید، آن ملائکۀ آتش ﴿غِلَاظٞ شِدَادٞ﴾، خیلی شدید و غلیظ‌اند!

﴿لا يَعۡصُونَ ٱللَهَ مَآ أَمَرَهُمۡ﴾؛ «گناه نمی‌کنند در آن اوامری که خدا گفته است، و آنچه خدا گفته است اجرا می‌کنند.»

 نه اینکه [این کارها را] از پیش خودشان آورده‌اند، امر خدا است و خدا اینها را به این وظیفه معیّن کرده است، اینها را غلیظ و شدید برای کافرین و منافقین قرار داده است و اینها به امر خدا این کار را می‌کنند.

﴿وَ يَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ﴾؛[[44]](#footnote-44) «آنچه را که به آنها امر می‌شود عمل می‌کنند.» این یک آیه‌ای است خطاب به مؤمنین که: ﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَ أَهۡلِيكُمۡ نَارٗا﴾! این یعنی چه؟ اصلاً این آیه که اینجا آمده است، راجع به چیست؟ آیا در اینجا راجع به همین است که خواسته مؤمنین را نصیحت کند؟ یا اینکه نه، یک خصوصیّتی دارد؟

 وقتی این آیه با آن مقدّماتی که ذکر شد در اینجا آمده است، مسلّم است که این آیه خطاب به همین کسانی است که ادّعای ایمان می‌کنند و برای خودشان شأن و مقامی قائل‌اند. آیه می‌گوید: بدانید شما جهنّمی هستید!

 ایمان و دوست داشتن پیغمبر، هیچ سازشی با حقّه‌بازی و کلک و خدعه و مکر ندارد! شما آب را داخل روغن بریزید و یک سال هم مشغول باشید و آن را به‌هم بزنید که تمام ذرّاتش و تمام آن مولکول‌هایش در هم داخل بشود، امّا یک دقیقه دستتان را بردارید، آب‌ها زیر می‌رود و روغن‌ها رو می‌آید! کفر با ایمان جمع نمی‌شود، خدعه با حقیقت و صفا جمع نمی‌شود و ظلم با عدالت جمع نمی‌شود.

 اساس نبوّت رسول‌اللَه بر صدق است، اساس امیرالمؤمنین بر صدق است، اساس فاطمۀ زهرا بر صدق است. شما با این حقّه‌بازی‌ها و کلک‌بازی‌ها و با این سیاست‌بازی‌ها و با این تشکیل حزب مخالف در داخل بیت پیغمبر و با این که رفتید دخترتان به نام حفصه را به پیغمبر تحمیل کردید و با این ازدواج عجیب او با پیغمبر ـ که خود آنها آورده‌اند[[45]](#footnote-45) ـ می‌خواهید شأنی به‌دست بیاورید! و پیغمبر به‌قدری مظلوم و حییّ و سر به زیر بود که یکی با او تند صحبت می‌کرد، عرقی روی پیشانی‌اش می‌نشست و رنگش سرخ می‌شد! او باید با این مشکلات اسلام را از اینها نگه دارد و از آن نگهداری کند! هر کدام از این مشکلات و این زن‌داری‌ها یک دنیا امتحان است! می‌گویند: «پیغمبر نُه تا زن گرفت، چرا ما نگیریم؟!» مبارکت باشد، شما برو ده تا بگیر، من امضا به شما می‌دهم؛ شما به جای نُه تای پیغمبر، بیست تا زن بگیر، همه‌اش برای تو حلال است؛ امّا زن بگیری چه‌کار بکنی؟! زن بگیر امّا مانند آن مشکلاتی که پیغمبر تحمّل کرد، تحمّل کن، و آن عدالتی که پیغمبر رعایت می‌کرد،[[46]](#footnote-46) رعایت کن و آن حقیقت و آن روش [را داشته باش]! به خدا قسم که آدم از عهدۀ یکی از آنها بر نمی‌آید، کَیفَ به دوتا! و لذا در قرآن دائماً می‌گوید: ﴿عدالت كنيد!﴾[[47]](#footnote-47)

 زن گرفتن پیغمبر مشکلات زیادی برای پیغمبر ایجاد می‌کند و غیر از این هم چاره‌ای ندارد؛ این باب باید مفتوح باشد. آن‌وقت شما آمدید و دختران خود را هم به پیغمبر دادید که بگویید: «ما پدر زن پیغمبر هستیم!» و برای خودتان هم دکّان‌داری و بازار داری می‌کنید و خارج را هم گرم کردید و مردم را هم با خودتان همراه نمودید![[48]](#footnote-48)

«ای کسانی که ایمان آوردید، خودتان و اهلتان را از آتش نجات بدهید! آتش قیامت، ملائکۀ غلاظ و شداد دارد که به مأموریت عمل می‌کنند!» ﴿لا يَعۡصُونَ ٱللَهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَ يَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ﴾!

 این خطاب به کیست؟! این معلوم و روشن است که خطاب به همین ابابکر و عمر است، به‌خصوص آن دو نفر! ولو عثمان هم باشد، امّا عثمان در مرحلۀ سوّم است و آدمی است که در زمان عمر نفر دوّم مملکت و شخص دوّم حساب می‌شد.

## قتل رقیه دختر پیغمبر توسّط عثمان در زمان حیات پیغمبر

 او هم در زمان رسول خدا با بنی‌امیّه می‌ساخت، خیلی کارها می‌کرد، جاسوس‌ها را در خانۀ خودش می‌آورد و جا می‌داد، و داستان‌ها دارد! اصلاً این شخص برای همین جهت بود که حضرت رقیّه را کشت! حضرت گفته بود نباید کفّار را در خانۀ خودتان بیاورید و جای بدهید. یک شب معاویة بن مغیرة را آورد و در خانۀ خودش مختفی کرد.[[49]](#footnote-49) این دختر آمد به پیغمبر گفت که: «شوهر من برخلاف دستور خدا، مشرک را آورده و پناه داده است!» و پیغمبر او را خواستند؛ او عصبانی شد و آمد منزل با چکمه آن‌قدر به زنش زد تا از دنیا رفت. این داستان خیلی مفصّل است.[[50]](#footnote-50) این مطالب از سنّی‌ها است!

## کیفیّت دلالت آیات بر عتاب شیخین

 باز هم عثمان در ردیف بعد از اینها است؛ شرارت عمر خیلی عجیب است، بعد از او ابوبکر و بعد از او عثمان؛ لعنةُ اللَه علیهم أجمعین، خودشان، حزبشان، دستۀ‌شان، همه پلیدند! إن‌شاءاللَه خدا به ما روزی کند تا برویم و کنار جهنّم بایستیم ـ امّا به شرط اینکه دلتان به رحم نیاید ـ آنجا مثل آن ملائکۀ غِلاظ و شِداد که می‌کوبند و می‌زنند، شما هم از همان امرها بکنید که: بزنید و بکوبید!

 اینجا این آیه برای چیست؟ آیا همین‌طور می‌خواهد به مسلمان‌ها نصیحت کند: «ای مسلمان‌های دنیا، ای مسلمان‌هایی که هیچ ربطی با این آیه، با این سوره، با این حفصه و با این عایشه ندارید»؟! یا ولو اینکه در ضمن کلّیّتی که دارد و هر آیه کلّیّت خودش را حفظ می‌کند، در اینجا منطبق بر اینها است که: بدانید وضعیّت از این قرار است.

 آیۀ بعد این است:

﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَعۡتَذِرُواْ ٱلۡيَوۡمَ إِنَّمَا تُجۡزَوۡنَ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾.[[51]](#footnote-51)

 عمر در همان مشربۀ امّ‌ابراهیم به‌عنوان معذرت‌خواهی از طرف دخترش خدمت پیغمبر آمد؛[[52]](#footnote-52) اینجا می‌گوید:

«ای کسانی که کافرید، امروز عذر نیاورید، از شما قبول نمی‌شود؛ این عذرهای شما عذرهای ظاهری است، باطنی نیست! شما جزا داده می‌شوید طبق عملی که کرده‌اید.»

 حال بیایید معذرت بخواهید که: آقا اشتباه کرد، خلاف کرد، ای پیغمبر بگذر، خواهش می‌کنیم به مدینه برگرد و...!

 این آیه راجع به کیست؟ این ﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَعۡتَذِرُواْ ٱلۡيَوۡمَ﴾ خطاب به کیست؟ آخر ما تا به‌حال در این چند تا آیه‌ای که خواندیم و معنا کردیم، صحبت از کفّار نبود، صحبت از مشرکین نبود، صحبت از یهود بنی‌قریظه نبود، صحبت از بنی‌النّضیر نبود؛ اینکه یک‌مرتبه می‌گوید: ﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ خطاب به کیست؟! خطاب به همین ابوبکر و عمر است و روشن است که خطاب به اینها است.

## مفتوح بودن باب توبه برای همۀ گنهکاران

 دو مرتبه خطاب به مسلمان‌ها می‌گوید:

﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ تَوۡبَةٗ نَّصُوحًا﴾؛[[53]](#footnote-53) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید توبه کنید و به‌سوی خدا برگردید، و این توبۀ‌تان باید صد در صد جدّی باشد.»

 اوّل اینکه خودش خداوند است و رحم می‌کند؛ با اینکه عُمَری، با اینکه ابوبکری، هر کسی می‌خواهی باش، ﴿تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ تَوۡبَةٗ نَّصُوحًا﴾! و این لازمۀ مقام و شرافت و عظمت پیغمبر است؛ مثل حضرت امام حسین که آن دمِ آخر حُرّ هم می‌آید، می‌گوید: «من را ببخش!» می‌گوید: «بخشیدم!»[[54]](#footnote-54) الآن آمدی تمام شد، به سابقت هم نگاه نمی‌کند! حضرت زهرا را هم کُشتی، کشتی؛ پیغمبر را هم کشتی، کشتی؛ الآن آمده‌ای یا نه؟ صحبت در آمدن است!

 امّا اینکه: «کسی که آن کارها را می‌کند نمی‌تواند بیاید»، به‌خاطر این مسئله است که شقاوت یک اثری دارد! امّا صحبت در این است که کسی که برگشت و آمد و به خدا رجوع کرد، خدا پیچ قلب او را نمی‌بندد!

﴿تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، باز هم برگردید و بیایید به‌سوی خدا توبه کنید!»

 در اینجا می‌گوید که سیّئات دارید:

﴿عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمۡ سَيِّ‍َٔاتِكُمۡ﴾؛ «امید است که اگر توبه کنید، خداوند از گناهان شما بگذرد،»

﴿وَ يُدۡخِلَكُمۡ جَنَّـٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ﴾؛ «و شما را در بهشت‌هایی که در زیر آن نهرهایی است، داخل کند،»

## جایگاه پیغمبر و امیرالمؤمنین نسبت به بهشتیان

﴿يَوۡمَ لَا يُخۡزِي ٱللَهُ ٱلنَّبِيَّ وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُ﴾؛[[55]](#footnote-55) «در آن روزی که خداوند پیغمبرش و آن کسانی را که با پیغمبر ایمان آورده‌اند، وا نمی‌گذارد و دستشان را می‌گیرد و آنها را رها نمی‌کند.»

 ﴿وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُ﴾؛ اگر حضرت امیرالمؤمنین در دنیا باشد، شما رهایش می‌کنید تا بیست و پنج سال برود در خانۀ خودش بنشیند و بیل بزند؛ امّا این‌طور نیست که آنجا هم این‌گونه باشد!

 اینجا خطاب ﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ تَوۡبَةٗ نَّصُوحًا﴾ برای همان ابابکر و عمر است: «برگردید!» بعد می‌گوید: ﴿يَوۡمَ لَا يُخۡزِي ٱللَهُ ٱلنَّبِيَّ﴾؛ ای کسانی که شما می‌خواهید توبه کنید و برگردید، بدانید که خدا پیغمبر و علی را تنها نمی‌گذارد! علی کیست؟ آن کسی است که ﴿ءَامَنُواْ مَعَهُ﴾،[[56]](#footnote-56) با پیغمبر ایمان آورده است؛ یعنی شما ﴿ءَامَنُواْ مَعَهُ﴾ نیستید!

 در تمام قرآن هر جا [دربارۀ آن کسانی] که با پیغمبر بوده‌اند مطلبی آمده است، با عبارت: ﴿وَ ٱلَّذِينَ مَعَهُ﴾، «آن کسانی که با پیغمبر بودند» آمده است؛ مثلاً در سورۀ فتح دربارۀ صلح حدیبیّه داریم: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَهِ وَ ٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ﴾،[[57]](#footnote-57) «پیغمبر با آن کسانی که با پیغمبرند»؛ ولی ﴿ءَامَنُواْ﴾ ندارد. امّا در اینجا دارد: ﴿وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾! یعنی فقط معیّت خارجی با پیغمبر نیست، بلکه ایمان قلبی می‌خواهد: ﴿ءَامَنُواْ مَعَهُ﴾؛ این اختصاص به خود امیرالمؤمنین دارد که در آن روز:

﴿نُورُهُمۡ يَسۡعَىٰ بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَ بِأَيۡمَٰنِهِمۡ﴾؛ «(بیایید تماشا کنید که) نورشان چگونه از جلو و از طرف راست، جلوی خود آنها حرکت می‌کند و می‌شتابد و قبل از اینکه حرکت کنند، نور شتابان حرکت می‌کند.»

﴿يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَتۡمِمۡ لَنَا نُورَنَا وَ ٱغۡفِرۡ لَنَآ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾؛[[58]](#footnote-58) «و می‌گویند: خدایا این نور را بر ما تمام کن!»

 پس با اینکه این آیه دعوت به توبه و توبۀ نصوح می‌کند، ولی در عین حال، به آنها می‌گوید: اگر هم توبه کنید و قبول هم باشد، تازه به بهشت می‌روید؛ ولیکن مقام پیغمبر و ﴿وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُ﴾ را که هیچ ندارید، هم‌چنین در مقابل دیدگانتان می‌بینید که پیغمبر ﴿وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُ﴾ چه حالی دارند: ﴿نُورُهُمۡ يَسۡعَىٰ بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَ بِأَيۡمَٰنِهِمۡ﴾ و چه تقاضایی می‌کنند: ﴿رَبَّنَآ أَتۡمِمۡ لَنَا نُورَنَا﴾.

## علّت عدم توبۀ بعضی گنهکاران به‌واسطۀ شدّت قساوت قلب

 تازه اگر هم توبۀ‌تان قبول بشود! چون این کارهایی که شما می‌کنید مگر می‌گذارد توبه قبول بشود؟! آدمی که عصبانی می‌شود، خودش را از حال عصبانیّت نمی‌تواند به حال عادی در بیاورد؛ این کارها، قساوت‌های قلب می‌آورد که انسان را وادار می‌کند در وهلۀ آتیه، کاری شدیدتر و شدیدتر بکند تا آنجایی که خانۀ حضرت زهرا را هم آتش می‌زند و او را هم می‌کُشد[[59]](#footnote-59) و اصلاً باکی هم ندارد و یک امر عادیِ عادی است! این کارها برای آدم توبه نمی‌آورد.[[60]](#footnote-60) اینکه می‌گوید: ﴿تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ تَوۡبَةٗ نَّصُوحًا﴾، این اتمام حجّت است؛ این مقام پروردگار است که همیشه اتمام حجّت می‌کند و می‌گوید: راه بازگشت هست!

 مگر نه اینکه خود حضرت سیّدالشّهدا در روز عاشورا بر مُرتَجز، همان اسب بلند حضرت رسول سوار شدند و قرآن را بر سر گرفتند و جلوی آن مردم آمدند و آن خطبه‌ها را خواندند که: «بیایید توبه کنید و برگردید»؟![[61]](#footnote-61) چرا این کار را کردند؟ مگر نمی‌دانستند این مردم برگشت ندارند و این کسی که تا اینجا آمده است، برگشت ندارد؟! امّا او باید بگوید؛ او که ولی است و معدن رحمت است، او باید بگوید؛ باید در همان‌وقت خطبه هم بخواند و معطّل بشود و استدلال به قرآن هم بکند و بعد هرچه شد، شد؛ و الاّ امام نیست! چون امام در یک افقی است که بالاتر از آن افقِ شرک و ایمان عادی معمولی را تماشا می‌کند. اینکه انسان حمله می‌کند و می‌کُشد، قبل از اینکه به آن مقام عالی و افق عالی برسد، تضارب‌های تقابلی دارد؛ ولی امام، نه! امام یک روح ملکوتی بر فراز این صحنه دارد و در بالای این منظره دارد کارهای خودش را انجام می‌دهد؛ لذا او باید بیاید و نصیحت هم بکند.

## علّت عدم ذکر اسم اشخاص در قرآن

 باز هم از اسرار و عجایب خدا است که اسم نمی‌آورد؛ مثلاً این ضمیر در این آیه: ﴿إِن تَتُوبَآ إِلَى ٱللَهِ﴾، «اگر شما دوتا زن» به که برمی‌گردد؟ آقایان بفرمایید! ضمیر مؤنّث باید به دو زن که قبلاً بوده‌اند برگردد، ولی از اوّل آیه تا اینجا دو زنی نبوده‌اند که ضمیر به آنها برگردد!

﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَهُ لَكَ تَبۡتَغِي مَرۡضَاتَ أَزۡوَٰجِكَ وَ ٱللَهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ \* قَدۡ فَرَضَ ٱللَهُ لَكُمۡ تَحِلَّةَ أَيۡمَٰنِكُمۡ وَ ٱللَهُ مَوۡلَىٰكُمۡ وَ هُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ \* وَ إِذۡ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعۡضِ أَزۡوَٰجِهِۦ حَدِيثٗا فَلَمَّا نَبَّأَتۡ بِهِ﴾.[[62]](#footnote-62)

 دیگر روشن است که این ضمیر به که برمی‌گردد!

 امّا از آنجایی که قرآن یک جامعیّت و سعه‌ای دارد، اسم نمی‌آورد. باز هم در ﴿تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَهِ تَوۡبَةٗ نَّصُوحًا﴾ نمی‌گوید: ای عمر و ای ابابکر!

 تمام آیات قرآن دربارۀ امیرالمؤمنین است و اسم امیرالمؤمنین را در تمام قرآن نبرده است![[63]](#footnote-63) مثلاً در همان آیۀ ﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾،[[64]](#footnote-64) در بسیاری از روایات داریم که اینجا «فی علیٍّ» است؛[[65]](#footnote-65) امّا نه اینکه «فی علیٍّ» بوده و افتاده است، بلکه یعنی این آیه دربارۀ امیرالمؤمنین است. این جامعیّت قرآن را می‌رساند.[[66]](#footnote-66)

 امّا آنها از همین استفاده می‌کنند و می‌گویند: «لفظ عایشه که در این سوره نیست؛ هرچند لفظ حفصه [در روایات] وارد شده باشد و عمر هم که خودش این را تصدیق می‌کند.[[67]](#footnote-67) امّا [در قرآن] که این حرف‌ها نیست؛ قرآن می‌گوید: ﴿از زماني كه آن يك زن﴾، حال آن یک زن چه کسی بوده است؟!» سنّی‌ها هم این آیه را می‌خوانند و در نمازهایشان هم می‌خوانند، امّا فقط می‌خوانند!

## وظیفۀ پیامبر در قبال کفر قلبی و عدم توبۀ متمرّدین

 تا اینجا دوتا ﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ بود و یک ﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾؛ بعد می‌فرماید:

﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَ ٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡ وَ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُ وَ بِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ﴾؛[[68]](#footnote-68) «ای پیغمبر با کفّار و منافقین جهاد کن، بر آنها تنگ بگیر، سخت بگیر، غلظت به خرج بده، مأوای آنها جهنّم است و بد راهی است!»

 این آیه خطاب به پیغمبر است. در اینجا چه می‌خواهد بگوید؟ آیا می‌خواهد بگوید: ﴿جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ﴾؛ الآن لشگر بکِش و برو با بنی‌قریظه یا با یهود یا با مشرکان مکّه جنگ کن؟! ﴿وَ ٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡ﴾؛ یعنی همین افراد، اینها جایشان در جهنّم است و بد جایگاهی است!

 پس آن دو آیۀ ﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ خطاب به همین‌ها است، چون ظاهراً صورت ایمان دارند، با اینکه آیه به کلّیّتش محفوظ است؛ و این آیه هم که می‌گوید: ﴿يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ خطاب به اینها است: ایمان ظاهری شما به درد نمی‌خورد؛ شما کفر واقعی دارید![[69]](#footnote-69) ﴿لَا تَعۡتَذِرُواْ ٱلۡيَوۡمَ﴾ و عذر هم نخواهید! ﴿إِنَّمَا تُجۡزَوۡنَ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾!

 و این جمله هم که می‌فرماید: «ای پیغمبر بر کفّار و منافقین سخت بگیر و غلظت به خرج بده؛ جای آنها آتش است»، ﴿وَ بِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ خطاب به اینها است.

 اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

1. رجوع شود به تفسیر القمی، ج ٢، ص ٣٧٦؛ و دعائم الإسلام، ج ٢، ص ٩٨ و ٢٦٧. [↑](#footnote-ref-1)
2. الکشّاف، ج ٤، ص ٥٦٦. [↑](#footnote-ref-2)
3. رجوع شود به شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ١، ص ١٨١؛ ج ١٢، ص ٧٥؛ ریاض النّضرة، ج ٢، ص ٣١٤؛ وفَیات الأعیان، ج ٣، ص ١٤؛ حیاة الحیوان الکبریٰ، ج ١، ص ٨٠؛ ربیع الأبرار، زمخشری، ج ٤، ص ١٣. [↑](#footnote-ref-3)
4. شرح نهج البلاغة، إبن‌أبی‌الحدید، ج ١٢، ص ١٠٢. امام شناسی، ج ١٢، ص ٢٤٣:

«علاّمۀ امینی در باب: «نوادر الأثر فی علم عمر» در تحت عنوان: «اجتهاد خلیفه در سؤال از مشکلات قرآن» با عبارات و مضامین مختلفی که همه حکایت از یک جریان واحد می‌نماید، از سُنن دارمی و از تاریخ ابن‌عساکر، و از سیرۀ عمر ابن‌جوزی، و از تفسیر ابن‌کثیر، و از إتقان سیوطی، و از کنز العمّال، نقلاً از دارمی و نصر مقدّسی و اصفهانی و ابن‌انباری و الکانی و ابن‌عساکر، و از تفسیر الدُّرّ المنثور، و از فتح الباری، و از فتوحات مکّیّه نقل می‌کند که:

سلیمان بن یسار روایت کرده است که: مردی که به او صُبَیغ می‌گفتند وارد مدینه شد و شروع کرد به پرسیدن از متشابهات قرآن. عمر درحالی‌که قبلاً از برای او عَراجینِ درخت خرما را تهیّه دیده بود، در پیِ او فرستاد و او را احضار کرد و به او گفت: ”تو کیستی؟“ گفت: ”من عبدالله صُبَیغ هستم.“ عمر یک شاخه از آن شاخه‌ها را بر گرفت و به او می‌زد و می‌گفت: ”من عبدالله عمر هستم!“ عمر به قدری به او زد که از سرش خون جاری شد. صُبَیغ گفت: ”ای امیر مؤمنان، دیگر کافی است، آنچه را که در سر داشتم همه رفت و دیگر چیزی را نمی‌یابم!“

و از نافع، غلام عبدالله روایت است که: صُبَیغ عراقی شروع کرد در میان لشگریان مسلمین از آیاتی از قرآن سؤال کردن تا به مصر وارد شد. عَمرو بن عاص وی را به نزد عمر بن خطّاب فرستاد. چون فرستادۀ عمرو عاص نامۀ او را به عمر داد و عمر نامه را خواند، به او گفت: ”این مرد کجا است؟“ رسول گفت: ”در منزلگاه است.“ عمر گفت: ”مواظب باش تا نرود که در این‌صورت از دست من به عقوبت دردناکی خواهی رسید!“

رسول، صُبَیغ را به نزد عمر آورد. عمر به او گفت: ”از چیزهای تازه و بدیع سؤال می‌کنی!“ آنگاه فرستاد تا آن شاخه‌های تر از جراید درخت خرما را آوردند و با آنها به قدری به وی زد تا در پشت او مثل قرحه و دُمَل بر آمد و سپس او را وا گذارد تا خوب شد؛ و پس از آن دوباره او را با آن جریده‌های درخت خرما زد و باز او را وا گذارد. چون خوب شد، در مرتبۀ سوّم که عمر وی را احضار کرد تا چوب بزند، صُبَیغ گفت: ”اگر می‌خواهی مرا بکُشی، خب بکش؛ و اگر می‌خواهی مرا معالجه و مداوا نمایی، سوگند به خدا که من خوب شده‌ام و نیاز به معالجه ندارم.“

عمر به او اجازه داد به زمین سکونتش برود و به ابوموسی أشعری نوشت تا نگذارد یک نفر از مسلمین با او معاشرت کند! این امر بر آن مرد گران آمد. و ابوموسی به عمر نوشت: ”این مرد توبه کرده است.“ و عمر نوشت که: ”ابوموسی به مسلمین اذن دهد تا با وی مجالست کنند.“» [↑](#footnote-ref-4)
5. رجوع شود به مسند احمد، ج ١، ص ٢٣٧؛ المصنّف، صنعانی، ج ٣، ص ٥٥٧. [↑](#footnote-ref-5)
6. شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ١٢، ص ٤٤. [↑](#footnote-ref-6)
7. السیرة النبویة، ج ١، ص ٣١٩. [↑](#footnote-ref-7)
8. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون خشونت، غلظت و قساوت عمر در موارد عدیده، رجوع شود به بحار الأنوار، ج ٣١، ص ٢٨، تعلیقۀ ٧؛ امام شناسی، ج ١٢، ص ٢٤١ ـ ٢٤٧. [↑](#footnote-ref-8)
9. الکشّاف، ج ٤، ص ٥٦٦. [↑](#footnote-ref-9)
10. مسند أحمد، ج ١، ص ٤٨؛ و صحیح البخاری، ج ٦، ص ٦٩؛ و صحیح مسلم، ج ٤، ص ١٩٠. [↑](#footnote-ref-10)
11. دعائم الإسلام، ج ٢، ص ٩٨. [↑](#footnote-ref-11)
12. رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ١، ص ٤٥٠. [↑](#footnote-ref-12)
13. تاریخ خلیفة، ص ٧٣ و ٧٤. [↑](#footnote-ref-13)
14. الطّبقات الکبریٰ، ج ١، ص ١٠٧؛ السّیرة النّبویّة، ج ١، ص ٧؛ أنساب الأشراف، ج ١، ص ٤٤٩. [↑](#footnote-ref-14)
15. تاریخ الیعقوبی، ج ٢، ص ٨٧؛ السّیرة النّبویّة، ج ١، ص ١٩١؛ المعارف، ص ١٤١. [↑](#footnote-ref-15)
16. الکشّاف، ج ٤، ص ٥٦٦؛ الدّرّ المنثور، ج ٦، ص ٢٣٩. [↑](#footnote-ref-16)
17. تفسیر القمی، ج ٢، ص ٣٧٥؛ تقریب المعارف، ص ٢٤٨؛ مجمع البیان، ج ١٠، ص ٤٧٢. [↑](#footnote-ref-17)
18. مطلع انوار، ج١، ص ٧٢:

«در مدینۀ منوّره روزی با رفقا به مشربۀ امّ‌ابراهیم رفتیم، در شارع علیّ بن أبی‌طالب است که در سابق به آن عَوالی می‌گفتند (ابتدای شارع را بابُ العَوالی و همۀ آن محل‌ها را عَوالی می‌گویند). مشربه در منتهیٰ‌الیه شارع، در طرف چپ، متّصل به خیابان است و درش در خیابان فرعی است که در چپ شارع واقع است. فعلاً مشربه قبرستان است، ولی محلّ سکونت ماریۀ قبطیّه (مادر حضرت ابراهیم ابن رسول‌الله) بود، و چاهی را که حفر نموده بودند و با نزول چند پلکانی دسترسی به آب داشت، همه به همان وضع و کیفیت موجود است.

مشربه و مُسقّفی که فعلاً موجود است بسیار روحانی است، و به قدری پر نور و باز و با روح است که این حقیر غیر از مسجد سهله، هیچ جا را همانند آن در این خصوصیّت ندیده‌ام!» [↑](#footnote-ref-18)
19. رجوع شود به صحیح البخاری، ج ٣، ص ١٠٤؛ الدّرّ المنثور، ج ٦، ص ٢٤٢. [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره تحریم (٦٦) آیه ١. [↑](#footnote-ref-20)
21. السّیرة النّبویّة، ج ٢، ص ٦٤٣. [↑](#footnote-ref-21)
22. رجوع شود به الطّبقات الکبریٰ، ج ٨، ص ١٣١ ـ ١٣٤؛ الإستیعاب، ج ١، ص ٣٤٩. [↑](#footnote-ref-22)
23. رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ١، ص ٤٨٥؛ إمتاع الأسماع، ج ٦، ص ٣٤٠ ـ ٣٤٨. [↑](#footnote-ref-23)
24. سوره تحریم (٦٦) آیه ٢. [↑](#footnote-ref-24)
25. سوره تحریم (٦٦) آیه ٣. [↑](#footnote-ref-25)
26. سوره تحریم (٦٦) آیه ٣. [↑](#footnote-ref-26)
27. سوره تحریم (٦٦) آیه ٤. [↑](#footnote-ref-27)
28. الإرشاد، ج ١، ص ٥٦ ـ ٥٩؛ المغازی، واقدی، ج ٢، ص ٧٩٧؛ السّیرة النّبویّة، ج ٢، ص ٣٩٨. [↑](#footnote-ref-28)
29. جهت اطّلاع از جریان فتح مکّه، رجوع شود به المغازی، واقدی، ج ٢، ص ٧٨٠ ـ ٨٧١؛ السّیرة النّبویّة، ج ٢، ص ٣٩٧ ـ ٤٣٧. [↑](#footnote-ref-29)
30. سوره تحریم (٦٦) آیه ٤. [↑](#footnote-ref-30)
31. شواهد التّنزیل، ج ٢، ص ٣٤٤:

«عن أسماءَ بنت عُمَیسٍ قالت: سَمِعتُ رسول‌اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم یقولُ فی هذهِ الآیَةِ: ﴿وَ إِن تَظَٰهَرَا عَلَيۡهِ [فَإِنَّ ٱللَهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَ جِبۡرِيلُ وَ صَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾]: ”و صالِحُ المُؤمِنینَ علیُّ بنُ أبی‌طالِبٍ.“» [↑](#footnote-ref-31)
32. سوره تحریم (٦٦) آیه ٥. [↑](#footnote-ref-32)
33. سوره تحریم (٦٦) آیه ١٠. [↑](#footnote-ref-33)
34. السّیرة النّبویّة، نجاح الطّائی، طبع قدیم، ج ٢، ص ٢٥٥:

«... و کانت عائشة و حفصة عینین لأبویهما فی منزل رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فی جمیع القضایا.» [↑](#footnote-ref-34)
35. سوره تحریم (٦٦) آیه ١١. [↑](#footnote-ref-35)
36. مجمع البیان، ج ١٠، ص ٤٧٩. [↑](#footnote-ref-36)
37. سوره تحریم (٦٦) آیه ١٢. [↑](#footnote-ref-37)
38. سوره مریم (١٩) آیه ٢٨. [↑](#footnote-ref-38)
39. رجوع شود به صحیح مسلم، ج ٤، ص ١٤٢؛ الطّبقات الکبریٰ، ج ٨، ص ٤٦. [↑](#footnote-ref-39)
40. سوره تحریم (٦٦) آیات ٦ و ٨. [↑](#footnote-ref-40)
41. سوره تحریم (٦٦) آیه ٧. [↑](#footnote-ref-41)
42. سوره تحریم (٦٦) آیه ٩. [↑](#footnote-ref-42)
43. سوره تحریم (٦٦) آیه ٦. [↑](#footnote-ref-43)
44. سوره تحریم (٦٦) آیه ٦. [↑](#footnote-ref-44)
45. رجوع شود به الطّبقات الکبریٰ، ج ٨، ص ٦٥؛ الاستیعاب، ج ٤، ص ١٨١١. [↑](#footnote-ref-45)
46. رجوع شود به الطّبقات الکبریٰ، ج ٨، ص ١٣٥ ـ ١٣٨. [↑](#footnote-ref-46)
47. سوره نساء (٤) آیه ٣ و ١٢٩. [↑](#footnote-ref-47)
48. رجوع شود به کتاب سلیم، ج ٢، ص ٥٧١، الحدیث الثّالث؛ السّقیفة و فدک، ص ٤٦؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ١، ص ٢١٩. [↑](#footnote-ref-48)
49. رجوع شود به المغازی، واقدی، ج ١، ص ٣٣٣؛ الکامل، ج ٢، ص ١٦٥؛ منهاج البراعة، ج ١٠، ص ٣٣؛ امام شناسی، ج ١٣، ص ٦٥ ـ ٦٨. [↑](#footnote-ref-49)
50. رجوع شود به الکافی، ج ٣، ص ٢٥١ ـ ٢٥٣؛ الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ٩٦؛ امام شناسی، ج ١٣، ص ٦٨ ـ ٧٣. [↑](#footnote-ref-50)
51. سوره تحریم (٦٦) آیه ٧. [↑](#footnote-ref-51)
52. رجوع شود به صحیح البخاری، ج ٣، ص ١٠٥؛ الدّر المنثور، ج ٦، ص ٢٤٣. [↑](#footnote-ref-52)
53. سوره تحریم (٦٦) آیه ٨. [↑](#footnote-ref-53)
54. وقعة الطّف، ص ٢١٤. [↑](#footnote-ref-54)
55. سوره تحریم (٦٦) آیه ٨. [↑](#footnote-ref-55)
56. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ٢، ص ١٥٥. [↑](#footnote-ref-56)
57. سوره فتح (٤٨) آیه ٢٩. [↑](#footnote-ref-57)
58. سوره تحریم (٦٦) آیه ٨. [↑](#footnote-ref-58)
59. رجوع شود به کتاب سلیم، ج ٢، ص ٥٨٦؛ السّقیفة و فدک، ص ٧١؛ الإمامة و السّیاسة، ج ١، ص ٣٠؛ الهدایة الکبریٰ، ص ١٧٩ و ٤٠٧؛ الإحتجاج، ج ١، ص ٨٣؛ الملل و النحل، شهرستانی، ج ١، ص ٧١، به نقل از نظّام؛ الوافی بالوفیات، ج ٦، ص ١٥؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ٦، ص ٤٨؛ میزان الإعتدال، ج ١، ص ١٣٩. [↑](#footnote-ref-59)
60. جهت اطّلاع بر عدم توبۀ شیخین رجوع شود به الکافی، ج ٨، ص ٢٤٦؛ مجمع النّورین، ص ٢٣٦؛ مدینة معاجز الأئمّة الإثنیٰ عشر، ج ٢، ص ٩٥؛ الموسوعة الکبریٰ عن فاطمة الزهراء، ج ٢٠، ص ١٩٧. [↑](#footnote-ref-60)
61. اللهوف، ص ١٠٠؛ تذکرة الخواص، ص ٢٢٧؛ مقتل الحسین، مقرّم، ص ٢٤٣؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ٢، ص ١١؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٩٧؛ با قدری اختلاف در مصادر. [↑](#footnote-ref-61)
62. سورۀ تحریم (٦٦) آیات ١ ـ ٣. [↑](#footnote-ref-62)
63. الکافی، ج ١، ص ٢٨٦. [↑](#footnote-ref-63)
64. سوره مائده (٥) آیه ٦٧. [↑](#footnote-ref-64)
65. تفسیر القمی، ج ٢، ص ٢٠١؛ شرح الأخبار، ج ١، ص ١٠٤؛ شواهد التّنزیل، ج ١، ص ٢٤٩؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن‌أبی‌حاتم، ج ٤، ص ١١٧٢؛ أسباب نزول الآیات، ص ١٣٥؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ٤٢، ص ٢٣٧؛ الدّرّ المنثور، ج ٢، ص ٢٩٨. [↑](#footnote-ref-65)
66. جهت اطّلاع پیرامون آیاتی که به روایت اهل‌تسنّن در شأن امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام نازل شده است، رجوع شود به خصائص الوحی المبین، ابن‌البطریق. [↑](#footnote-ref-66)
67. الکشّاف، ج ٤، ص ٥٦٦. [↑](#footnote-ref-67)
68. سوره تحریم (٦٦) آیه ٩. [↑](#footnote-ref-68)
69. تقریب المعارف، ص ٢٤٤؛ بصائر الدّرجات، ج ١، ص ٢٦٩. [↑](#footnote-ref-69)